

یک پیاده روی طولانی تا آب

لیندا سو پارک
پونه افتخاری یکتا

تعالی شاک ریگاد اهدا

تعالی شاک ریگاد اهدا

تعالی شاک ریگاد اهدا

تعالی شاک ریگاد اهدا

تعالی شاک ریگاد اهدا

تعالی شاک ریگاد اهدا

تعالی شاک ریگاد اهدا

فصل اول

جنوب سودان؛ ۲۰۰۸



رفتن آسان بود.

موقع رفتن، بشکه‌ی بزرگ پلاستیکی خالی بود و نی آبا آن قدوقواره‌ی بلندش، به راحتی می‌توانست دسته‌اش را از این دست به آن دست جابه‌جا کند، بشکه را کنار خودش تاب بدهد یا توی بغلش بگیرد؛ و یا حتی می‌توانست آن را دنبال خودش بکشد، روی زمین بکوبدش و البته با هر ضربه، ابری از گردوغبار را هم به آسمان بفرستد! موقع رفتن، اصلاً مجبور نبود وزن زیادی را تحمل کند؛ بازی بازی و مثلاً سرخوشانه می‌رفت، اما هوا گرم بود و باینکه هنوز خیلی مانده بود تا ظهر، حرارت خورشید آن قدر زیاد بود که راه رفتنش را سخت‌تر می‌کرد. همین می‌شد که حتی اگر بین راه هیچ توقفی نمی‌کرد، باز هم نیمی از زمان صبح تا ظهر را طول می‌کشید تا به مقصد برسد.

جنوب سودان؛ ۱۹۸۵



سلوا با دست‌هایی درهم گره کرده و پُشتی کاملاً صاف، چهارزانو رو به معلم نشسته بود. ظاهرش این‌طور نشان می‌داد که تمام حواسش به معلم است.